



آینده جنبش‌های اسلامی پس از حوادث ۱۱ سپتامبر

رفعت السید احمد و عمرو الشوبکی، مستقبل الحركات الاسلاميه بعد ۱۱ ايلول (سپتمبر)، دمشق، دارالفکر، الطبعة الاولى، ۱۴۲۵هـ ق / ۲۰۰۵م، ۳۸۴ صص

مقدمه

به دنبال حوادث ۱۱ سپتامبر و حمله آمریکا به افغانستان به ویژه اعلام راهبرد امنیتی ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۰۲ و لزوم اجرای طرح خاورمیانه بزرگ، بحث درباره سرنوشت آینده جنبش‌های اسلامی - اعم از تندرو و میانه‌رو - در میان محافل علمی و سیاسی شروع گردید. آنچه بر اهمیت موضوع می‌افزود اعلام سیاست مبارزه با تروریسم بین‌المللی از سوی آمریکا از یک طرف و متهم شدن گروه‌های اسلامی به عنوان نماد عینی تروریسم و عناصر تهدیدزا برای صلح و امنیت جهانی از سوی دیگر بود. آنچه در این میان بیش از همه جلب توجه می‌نمود، حمله نظامی آمریکا به گروه تندروی القاعده و اشغال عراق بود که به رویارویی گروه‌های اسلامی با آمریکا شکل عینی‌تری بخشید؛ به گونه‌ای که برخی از گروه‌های مزبور از حضور نظامی آمریکا در منطقه و سیاست‌های امنیتی و راهبردی این کشور در قبال جریان‌های اسلامی احساس خطر کردند و خود را با چالش‌های جدید روبرو دیدند. در کتاب «آینده جنبش‌های اسلامی پس از حوادث ۱۱ سپتامبر»، وضعیت جنبش‌های اسلامی سپس از این رویداد و آینده آنها به ویژه در جهان عرب مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

الف. معرفی کتاب

کتاب دربرگیرنده دو مقاله، سخن ناشر، نقد و بررسی دو نویسنده از مقالات یکدیگر و فهرست اعلام است. موضوع اصلی کتاب معطوف به بررسی آینده جنبش‌های اسلامی در پرتو حوادث ۱۱ سپتامبر و پیامدهای امنیتی و سیاسی آن می‌باشد.

مقاله نخست به قلم رفعت السید احمد و با عنوان «جنبش‌های اسلامی پس از حوادث ۱۱ سپتامبر»، دربرگیرنده ۳ فصل است. او که از صاحب‌نظران بنام جنبش‌های اسلامی است، با تحلیل حوادث ۱۱ سپتامبر و پیامدهای امنیتی آن درصدد توضیح وضع کنونی و پیش‌بینی آینده جنبش‌های اسلامی است. وی هرچند اذعان می‌کند که علل ظهور و رشد حرکت‌های اسلامی ریشه در دگرگونی‌های پیشین دارد، اما بر آن است که حوادث ۱۱ سپتامبر، ماهیت، رویکرد و روند تکامل جنبش‌های مذبور - اعم از تندرو و میانه‌رو - را تحت تأثیر خود قرار داده است.

فصل اول با عنوان «جنبش‌های اسلامی و مسایل اساسی آن در رویارویی با رویکرد سیاسی بوش پس از حوادث ۱۱ سپتامبر»، به بیان وضعیت کنونی جنبش‌های اسلامی، اوضاع کلی دنیای اسلام و دغدغه و اولویت‌های این جنبش‌ها می‌پردازد. نویسنده قبل از ورود به بحث، جنبش‌های اسلامی را این چنین تعریف می‌کند:

«منظور از جنبش‌های اسلامی، آن دسته از سازمان‌ها و جماعت‌هایی است که طرحی اسلامی برای برقراری حکومت و انجام تغییرات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در جامعه دارند و در نهایت به دنبال ایجاد دولتی اسلامی و یا پیروزی برنامه‌های خود می‌باشند.»

بر پایه این برداشت، سیداحمد، ضمن اقرار به این نکته که جنبش‌های اسلامی به لحاظ ماهیت، ساختار سازمان، قلمرو جغرافیایی، نحوه فعالیت، ابزار نیل به اهداف و غیره متعدد و متنوع هستند، آنها را به لحاظ فکری و سیاسی واجد ویژگی‌های یکسانی از جمله موارد ذیل می‌داند:

- اسلام به عنوان منبع اصلی تفکر و عمل.

- گرایش و تلاش برای برقراری حکومت اسلامی.

- دارا بودن خاستگاه و پایگاه اجتماعی و کوشش برای تغییر جامعه.

پس از این وضع کنونی جهان اسلام و جنبش‌های اسلامی بررسی و به موارد زیر اشاره می‌شود:

یک. جهان اسلام و جنبش‌های اسلامی به شدت گرفتار منازعه، رقابت، کشمکش، تفرقه و اختلاف هستند.

دو. استبدادزدگی در تار و پود جوامع دنیای اسلام نهادینه شده است.

سه. خطر استعمار و سلطه خارجی کشورهای اسلامی را تهدید می‌کند. اشغال افغانستان توسط نیروهای ائتلافی و حمله به عراق توسط آمریکا، دلالت بر جدی بودن چنین تهدیدی دارد.

چهار. به رغم این همه گرفتاری داخلی و خارجی، روح دین‌گرایی در بین جوامع مسلمان، در حال رشد است. روح و جریانی که به گفته مؤلف هیچ‌گاه غروب نمی‌کند و هرگاه که استبداد داخلی، استعمار خارجی و تفرقه و تشتت درونی، امت و جامعه اسلامی را تهدید کرده، جانی دوباره می‌گیرد و به بالندگی و رشد میل می‌کند. در چنین شرایطی، به نظر سیداحمد، وحدت اسلامی و تمایل به اعاده آن، اولویت نخست جنبش‌های اسلامی است. او در این باره می‌نویسد:

«هرچند بسیاری از گروه‌های اسلامی در عرصه عمل گرفتار مسایل پراتهاب داخلی خود هستند، اما حداقل در مقام نظر، خواهان وحدت جهان اسلام می‌باشند. زیرا پس از حوادث ۱۱ سپتامبر دریافته‌اند که ائتلاف جهانی به صورت گفتمانی قابل اعتماد برای برقراری رابطه با جهان درآمده و امروز این تصور استواری یافته است که بدون ائتلاف و همکاری نمی‌توان با دنیا تعامل و ارتباط مناسبی برقرار کرد.»

فلسطین دومین مسأله‌ای است که گروه‌های اسلامی به آن توجه جدی دارند و نگران آینده آن می‌باشند. در حقیقت فلسطین مسأله اصلی جنبش‌های اسلامی است.

به زعم نویسندگان، حرکت‌های اسلامی برای رهایی از این وضع ناگوار، همواره دو پیشنهاد آرایه می‌دهند که مکمل یکدیگر می‌باشند: یکی بازگشت به اسلام راستین و فهم درست آن و دیگری بیداری امت اسلامی بر اساس برنامه‌ای آگاهی‌بخش.

با این همه در نظر سیداحمد، چالش آینده و در پیش‌روی جنبش‌های اسلامی مربوط به برنامه و اهدافی است که آمریکا پس از حوادث ۱۱ سپتامبر در قالب راهبرد امنیتی خود در سطح جهان به‌ویژه منطقه خاورمیانه مأمور به پی‌گیری آن است. برنامه‌هایی که با توسل به زور و قدرت اسلحه درصدد تحمیل خواسته‌های خود به کشورهای اسلامی به‌ویژه جنبش‌های اسلامی است و گروه‌های اسلامی را نماد اصلی و عینی تروریسم بین‌المللی معرفی می‌کند. نویسنده با تحلیل محتوای راهبرد امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۲ نقاط برجسته و تهدیدزای آن را برای گروه‌های مزبور چنین توضیح می‌دهد:

یک. اعلام مرگ راهبرد بازدارندگی نظامی و گذار به راهبرد اقدامات پیش‌گیرانه که متکی به حملات پیش‌گیرانه بر ضد دشمن است. گروه‌های اسلام‌گرا در صدر این دشمنی قرار دارند. دو. آمریکا خود به تنهایی حق بهره‌گیری از چنین اقداماتی را دارد و هرگاه ضروری ببیند، بدون آنکه توافق مجامع و سازمان‌های بین‌المللی را کسب نماید، برای جلوگیری از عینی‌شدن تهدیدهای دشمن به طور یکجانبه اقدام نظامی خواهد کرد. سه. همانند دوران جنگ سرد، آمریکا به هیچ دولت و گروهی که برتری و هژمونی نظامی‌اش را به چالش بطلبد، اجازه فعالیت نخواهد داد.

چهار. تهدید کنونی برای امنیت و ثبات جهان به ویژه امنیت ملی ایالات متحده، گروه‌های تندرو اسلامی و به طور کلی جنبش‌های اسلامی هستند.

فصل دوم با عنوان «رخدادهای مربوط به جنبش‌های اسلامی پس از حوادث ۱۱ سپتامبر»، به بررسی و بیان سلسله‌وقایعی می‌پردازد که به گونه‌ای معطوف به جنبش‌های اسلامی بوده است. نویسنده در این چارچوب با توصیف اقدامات و انفجارهای تروریستی در جهان و منسوب‌شدن آنها به گروه‌های اسلام‌گرا به ویژه سازمان القاعده، معتقد است که این رخدادها موجب شد تا جنبش‌های اسلامی به عنوان تهدید و خطر اصلی برای صلح و ثبات جهانی معرفی شوند.

فصل سوم و پایانی، «میان سیاست و مقاومت» نام گرفته و شامل مطالعات موردی است. در این فصل مؤلف در پرتو حوادث ۱۱ سپتامبر درصدد تبیین مواضع، تغییر رویکرد و آینده جنبش‌های اسلامی است و به این پرسش پاسخ می‌دهد که جنبش‌های مزبور در واکنش به

دگرگونی‌های پدیدآمده در سطح جهان و منطقه پس از حوادث ۱۱ سپتامبر دستخوش چه تغییراتی شدند و چه آینده احتمالی در انتظار آنها خواهد بود؟ در این راستا به پنج مورد اشاره می‌شود:

یک. جماعت اسلامی که در دهه هفتاد و هشتاد میلادی در مصر، اعلام موجودیت کرد و خشونت سیاسی و مبارزه مسلحانه را به عنوان خط‌مشی خود برگزید، در سال ۱۹۹۷ با صدور بیانیه‌ای اعلام کرد که از مواضع پیشین دست کشیده و خواهان پی‌گیری اهداف خود از طریق مبارزه سیاسی و گفت‌وگو است. به دنبال این تغییر مواضع در سال ۲۰۰۲ میلادی چهار کتاب با عنوان «تصحیح المفاهیم» از سوی جماعت منتشر شد که در آن نسبت به دیدگاه‌های گذشته سازمان انتقاد شده بود و در مقابل بر مسایلی چون فهم شریعت بر پایه اصل اجتهاد و درک شرایط زمانی و مکانی، اتخاذ مواضع میانه‌روتر در برابر غرب و لزوم بهره‌گیری از دستاوردهای علمی و فنی آن، لزوم بازبینی در مفهوم جهاد، اصلاح مسالمت‌آمیز و تدریجی جامعه و نظام سیاسی به جای شورش و قیام علیه آن، پرهیز از تکفیر افراد، جوامع و حاکمان سیاسی و خودداری از تفریط و غلو در دین مورد تأکید قرار گرفتند.

با این همه آنچه در این موضع‌گیری‌های جدید جلب توجه می‌نمود، برداشت سازمان از تهدیدها و چالش‌های پیش روی جوامع اسلامی بود. در این خصوص جماعت اسلامی معتقد است که امروزه مسلمانان و دولت‌های اسلامی با دو تهدید عمده روبرو هستند:

یکی جهانی‌شدن که درصدد نابودی هویت جامعه و امت اسلامی است و دیگری اسرائیل که در سر سودای سلطه بر منطقه خاورمیانه و سرنوشت امت بزرگ اسلام را دارد. این در حالی است که فقها و علمای دینی مسایل اصلی مربوط به امت اسلامی را فراموش کرده‌اند و سرگرم مباحثی چون چگونگی پرداخت خمس و زکات و انجام فرایضی چون روزه می‌باشند.

نویسنده در تبیین علل این دگردیسی فکری و سیاسی ضمن رد این دو تحلیل که یکی تغییر مواضع جماعت‌های اسلامی را نتیجه بازی سیاسی طراحی شده از سوی حکومت مصر برای کنترل و مهار قدرت روزافزون اخوان‌المسلمین و دیگری آن را ناشی از شرایط سخت زندان و در نتیجه خستگی و بریدگی رهبران و اعضای گروه از زندان می‌داند، معتقد است که جماعت اسلامی پس از آنکه نسبت به تهدیدهای جهانی و اسرائیل علیه جهان اسلام و به ویژه

حفظ حاکمیت و تمامیت ارضی مصر آگاهی یافت، از آن احساس خطر کرد و تصمیم گرفت تا الگوی کنش سیاسی گذشته را کنار بگذارد. خطر و تهدیدی که پس از حوادث ۱۱ سپتامبر آغاز گردید و در قالب حمله به افغانستان و پس از آن اشغال عراق خود را نمایان ساخت، در هیمن چارچوب معنا می‌یابد.

دو. درباره وضعیت اسلام سیاسی در عراق پس از صدام، رفعت سیداحمد ضمن بیان تعدد و تنوع گروه‌های اسلام‌گرا و علل آن، به تلاش آمریکا برای تثبیت موقعیت و تأمین منافع خود در عراق که از طریق حکومتی دست‌نشانده در حال پی‌گیری است، اشاره می‌کند و آن را زمینه مساعدی برای ظهور و فعالیت گروه‌های تندروی اسلامی اعم از شیعی و سنی می‌داند. این روند نه فقط ممکن است زمینه‌ساز فعالیت برخی رادیکال‌ها باشد، بلکه امکان دارد به شکل‌گیری شاخه‌های نظامی در درون سازمان‌های اسلامی نیز کمک نماید. نکته قابل تأمل به نظر نویسنده این است که برخی از این گروه‌ها از طریق ارتباط با دیگر نیروها به ویژه نیروهای خارجی، در حال شکل‌بخشیدن به «هلال مقاومت» هستند که به صورت جدی و تدریجی از ایران به حزب‌الله در جنوب لبنان و از سوریه به جنوب عراق در حال امتداد است. اگر چنین هلالی تشکیل شود، طرح خاورمیانه بزرگ با مشکلات و احتمالاً با شکست مواجه خواهد شد. سیداحمد، هجوم سیاسی و فشارهای بی‌دری آمریکا بر ضد ایران، سوریه و حزب‌الله لبنان را در چارچوب همین سیاست یعنی جلوگیری از تشکیل چنین هلالی ارزیابی می‌کند. هلالی که ممکن است سبب شکل‌گیری و ظهور حزب‌الله جدید همانند حزب‌الله لبنان در جنوب عراق شود. همچنین نگارنده بر این عقیده است که اسلام سیاسی در عراق مخالف هرگونه ارتباط با اسرائیل و به رسمیت‌شناختن آن است. این در حالی است که یکی از اهداف مهم جنگ در عراق، ایجاد عراقی هم‌پیمان با اسرائیل و یا حداقل بی‌طرف بی‌طرف با آن در صورت وقوع جنگ و درگیری در سطح منطقه خاورمیانه بود.

سه. در قسمت بعد، تأثیرگذاری دگرگونی‌های پس از حوادث ۱۱ سپتامبر بر جنبش‌های مقاومت فلسطینی به ویژه سه سازمان برجسته آن یعنی فتح، حماس و جهاد اسلامی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. نگارنده با توجه به سیاست نظامی و توسعه‌طلبانه رژیم صهیونیستی، فلسفه و ماهیت منازعه در سرزمین‌های اشغالی به ویژه عدم التزام اسرائیل به

تعهداتش، ادامه فعالیت‌های شهادت‌طلبانه و مقاومت را در فلسطین پیش‌بینی می‌کند و بر آن است که این ۳ سازمان به مقاومت ادامه خواهند داد؛ هرچند در برابر امتحان سخت تحولات بین‌المللی و منطقه‌ای به ویژه فشار دولتهای عربی و جناح طرفدار صلح با اسرائیل، در حکومت خودگردان فلسطین قرار گرفته‌اند.

چهار. امکان خلع سلاح حزب‌الله لبنان از سوی آمریکا و اسرائیل، مطلب بعدی است که مورد نظر سیداحمد است. به نظر او این دو کشور به چند دلیل قادر به خلع سلاح حزب‌الله لبنان نمی‌باشند. اول آنکه حزب‌الله برخلاف رژیم صدام، دارای پایگاه اجتماعی سیاسی محکمی در جهان عرب و اسلام به ویژه کشور لبنان است.

دوم آنکه به رغم آزادی جنوب لبنان، حزب‌الله اسرائیل را دشمن و تهدیدی جدی برای خود می‌داند و راه مقابله با چنین دشمنی را نظامی تلقی می‌کند. از این رو مخالف خلع سلاح شاخه‌های نظامی خود است.

سوم آنکه فشار آمریکا بر این گروه اسلامی بیش از آنکه ناشی از راهبرد امنیتی این کشور باشد، ریشه در سیاست‌های ایالات متحده در عراق دارد. به این معنا که آمریکا با تهدید و فشار بر حزب‌الله، درصدد بازداشتن این گروه از فعالیت در عراق و معطوف‌ساختن افکار عمومی از عراق به لبنان است تا بدین وسیله در کمال آرامش و اطمینان منافع و اهداف خود را تضمین نماید. هرچند خواست اسرائیل نابودی و خلع سلاح حزب‌الله است؛ اما آمریکا به دنبال درگیرکردن خود با این گروه نیست زیرا نمی‌خواهد به طور همزمان در چند جبهه و با چند دشمن درگیر شود.

و بالاخره چهارم آنکه حزب‌الله تجربه‌ای طولانی در مقاومت و مبارزه دارد و این امر می‌تواند برای آمریکا موجب دردسر شود.

پنج. در خصوص وضعیت جنبش‌های اسلامی در شمال آفریقا نیز نویسنده با استناد به پژوهش‌ها و گزارش‌های منتشرشده، توضیح می‌دهد که فعالیت گروه‌های اسلام‌گرا در این منطقه نیز چشمگیر است و وقتی عناصری از این گروه‌ها دستگیر شدند و به ارتباط با القاعده اذعان نمودند، نگاه‌ها متوجه این منطقه شد. با این همه او بیش از هرچیز به فعالیت گروه‌های تندرو در الجزایر اشاره می‌کند و جماعت سلفی‌گرای دعوت و جنگ (الجماعه السلفیه للدعوه

و القتال) را مهمترین آنها می‌داند که با القاعده در ارتباطند و هم‌اکنون رهبری آن به عهده حسان خطاب است.

در پایان رفعت سیداحمد با توجه‌دادن خواننده به دگرگونی‌های جدید به ویژه متهم‌شدن گروه‌های اسلام‌گرای تندرو و میانه‌رو به تروریسم، خواهان دو اولویت مهم برای جنبش‌های اسلامی است: یکی لزوم درک واقعیت‌های جدید و تصمیم‌گیری بر اساس آن و دیگری ضرورت ادامه مقاومت در فلسطین.

مقاله دوم با عنوان «آینده جنبش‌های اسلامی پس از حوادث ۱۱ سپتامبر»، از آن عمرو شوبکی است که دربرگیرنده سه قسمت می‌باشد. او نیز همانند نویسنده مقاله نخست، با در نظر گرفتن حوادث ۱۱ سپتامبر و پی‌آمدهای امنیتی آن برای جهان به ویژه دنیای اسلام و عرب این سؤال را طرح می‌کند:

«در پرتو دشمنی‌های ایالات متحده با جنبش‌های اسلامی اعم از میانه‌رو و تندرو، موضع‌گیری نابخردانه در قبال مسایل جهان عرب به ویژه قضیه فلسطین و در نهایت جهت‌گیری نژادپرستانه‌اش در قبال اسلام و مسلمانان، چه آینده‌ای در انتظار جنبش‌های اسلامی است؟»

در پاسخ به این پرسش نویسنده در قسمت نخست مقاله تحت عنوان «چگونگی مطالعه پدیده اسلام‌گرایی قبل از حوادث ۱۱ سپتامبر»، به بررسی و نقد رویکردهای پژوهشی به دین اسلام، فرهنگ اسلامی و از جمله پدیده اسلام‌گرایی می‌پردازد. شوبکی ضمن بیان اینکه سه رویکرد فرهنگی، سیاسی و فرهنگی - سیاسی در این خصوص وجود دارد، رویکرد فرهنگ محور را نقد و از نگرش ترکیبی فرهنگی - سیاسی دفاع می‌کند. در نقد دیدگاه فرهنگ‌محور، در وهله نخست او به سه گونه پژوهش اعم از مکتب شرق‌شناسی، پژوهش‌های سکولار عربی و پژوهش‌های اسلامی با ویژگی‌های جهادی اشاره می‌کند.

شرق‌شناسی به طور کلی و شرق‌شناسی اسلامی به طور خاص که در طول قرون هجدهم و نوزدهم توسط برخی از صاحب‌نظران غربی بنیان نهاده شد و هم‌اکنون نیز دارای طرفدارانی است، به جوامع اسلامی به عنوان مجموعه فرهنگی و هنجاری عقب‌مانده که قادر به تعامل

مثبت و سازنده با دنیای غرب و ارزش‌های آن همچون لیبرالیسم، ناسیونالیسم، دموکراسی و آزادی نیست، می‌نگرد.

رویکرد سکولاریستی عربی نیز همانند رویکرد شرق‌شناسی به فرهنگ اسلامی و از جمله پدیده‌ی اسلام‌گرایی، نگرشی کلیشه‌ای و ثابت دارد و چنین می‌پندارد که اسلام به عنوان مجموعه‌ای از ارزش‌ها، هنجارها، عقاید و ایده‌ها، واجد خصصت‌های خاص و متمایزی است که آن را نسبت به سایر فرهنگ‌ها و تمدن‌ها متمایز می‌کند. به نظر شویکی، فؤاد ذکریا در کتاب «بیداری اسلامی در ترازوی عقل»، محمد عشاوی در اثر معروفش به نام «اسلام سیاسی» و رفعت سعید در کتاب «ضدالت‌اسلم» مروج چنین ایده‌ای هستند.

نه فقط شرق‌شناسان و سکولاریست‌های عربی، بلکه برخی از اسلام‌گراها و گروه‌های خشونت‌طلب اسلامی همچون جماعت‌المسلمین - معروف به التکفیر و الهجره - ، سازمان جهاد و جماعت اسلامی در مصر نیز رویکردی ایستا، ثابت و کلیشه‌ای نسبت به اسلام و فرهنگ اسلامی دارند. این سه نگرش که نویسنده از آنها تحت عنوان «مطالعات فرهنگی ایستا» یاد می‌کند، به رغم برخی تفاوتها دارای چند ویژگی مشترکند:

اول آنکه، از دنیای اسلام و مسلمانان از جمله گروه‌های اسلام‌گرا، تصویری ثابت، ایستا و غیرپویا ارائه می‌دهند که کمتر ارتباط و تعاملی با دنیای بیرونی دارد. گویی اسلام و فرهنگ اسلامی پدیده‌ای استثنائی است که فارغ از شرایط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و بشری به حیات خود ادامه می‌دهد.

دوم آنکه، اسلام و اسلام‌گرایان را به لحاظ برخورداری از ویژگی‌های ذاتی و جوهری، دشمن دموکراسی، نوگرایی، آزادی و پویایی معرفی می‌کنند. در حقیقت، پدیده اسلام‌گرایی، دگر غرب قلمداد می‌شود که همواره با آن در کشمکش و نزاع است. پس اسلام و اسلام‌گرایان نمی‌توانند با ارزش‌های دنیای کنونی همساز شوند.

سوم آنکه، خشونت‌طلبی و خط‌مشی مبارزه مسلحانه اسلام‌گراها بیش از آنکه ریشه در واقعیت‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی داشته باشد، برخاسته از متون دینی و قرائت‌های آن است.

به نظر شوبکی کسانی که فقط از دریچه فرهنگ به پدیده اسلام‌گرایی نگاه و آن را تجلی فرهنگی، فکری و تفسیری متون دینی می‌دانند، فرهنگ را مقوله‌ای ثابت، پایدار و جدا از واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی در نظر می‌گیرند که گویی اساساً از محیط بیرونی متأثر نیست. حال آنکه فرهنگ نیز همانند سایر پدیده‌های انسانی در برخورد و تعامل با واقعیت‌های عینی بیرونی و تأثیرگذاری و تأثیرپذیری از آنها شکل می‌گیرد.

به نظر نگارنده درک درست و بهتر پدیده اسلام‌گرایی، مستلزم آن است که ما با رویکردی تلفیقی یعنی فرهنگی - سیاسی و اجتماعی به آن نظر کنیم. در حالی که رویکرد تک‌بعدی و فرهنگ‌محور، فقط قادر به توضیح علل ظهور جنبش‌های اسلامی است، رویکرد تلفیقی می‌تواند علاوه بر تبیین علل ظهور، چرایی و چگونگی رشد و گسترش آن را توضیح دهد. در حقیقت این رویکرد دو سؤال را مطرح و به آنها پاسخ می‌گوید:

اول آنکه، علل ظهور پیدایش جنبش‌های اسلامی چیست؟ (رویکرد فرهنگی) و دوم آنکه، علل گسترش اسلام‌گرایی در جوامع مسلمان چیست؟ یا به بیان دیگر، چرا اسلام‌گرایان با استقبال عمومی افراد جامعه روبرو می‌شوند؟ (رویکرد اجتماعی - سیاسی).

در همین چهارچوب شوبکی به انتقاد از برخی تحلیل‌گران می‌پردازد که خشونت و تندروی سیاسی گروه‌های اسلام‌گرا را معطوف به ساختار فرهنگی و متون دینی می‌دانند. به نظر وی روی‌آوری گروه‌های اسلامی به خشونت، مبارزه، شهادت‌طلبی و یا میانه‌روی و مسالمت‌جویی، بیش از آنکه مربوط به خصلت‌های فرهنگی و قرائت‌های دینی باشد، ریشه در محیط سیاسی و اجتماعی دارد. در حقیقت، این فضای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است که گروه‌های اسلامی را به این یا آن سو سوق می‌دهد و نه فرهنگ. با این همه به دلیل آنکه کنش‌های فردی و اجتماعی، اعم از خشونت‌آمیز و مسالمت‌آمیز، تفسیری فرهنگی و دینی به خود می‌گیرند، خصلتی فرهنگی نیز پیدا می‌کنند. نگارنده در قسمت بعدی با عنوان «جنبش‌های اسلامی قبل از حوادث ۱۱ سپتامبر»، با تقسیم‌بندی این جنبش‌ها به دو گروه عمده جهادی و مسالمت‌جو یا مدنی و با بررسی تجربه اخوان المسلمین در دوره‌های پادشاهی، عصر ناصری، دوره سادات و در زمان مبارک یعنی دهه‌های ۸۰ و ۹۰ میلادی و همچنین تجربه دموکراسی در انقلاب ایران به ویژه در زمان ریاست جمهوری سید محمد خاتمی و

حزب رفاه در ترکیه، توضیح می‌دهد که چگونه شرایط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بر نحوه کنش سیاسی - تندروری و یا میانه‌روی - جنبش‌های اسلامی و چگونگی فهم و درک اسلام‌گراها از متون دینی تأثیرگذار بوده است. شوبکی با بیان این واقعیت که در دهه هشتاد و نود میلادی، اخوان‌المسلمین دچار نوعی تحول عمده فکری و سیاسی شد و از این‌رو تلاش کرد تا از طریق فرآیندهای قانونی، رقابتی، مسالمت‌آمیز و ائتلافی، اهداف خود را دنبال نماید، خواهان مشارکت‌دادن گروه‌های اسلام‌گرای میانه‌رو همانند اخوان در روندهای تصمیم‌گیری می‌شود. به نظر او بسط و گسترش چنین الگویی دارای مزیت‌های زیر است:

یک. به بحران سرکوب و خشونت سیاسی موجود در کشورهای اسلامی که میان دولت‌ها و گروه‌های اسلامی در جریان است پایان خواهد داد.

دو. به تقویت و تثبیت روندهای دموکراتیک کمک می‌نماید.

سه. رشد و توسعه ساختارهای دموکراتیک، پایدار و منعطف می‌تواند در بازدارندگی و بازیابی فهم نصوص دینی و تجدید نظر در قرائت‌های تند و تحجرآمیز مفید باشد. در حقیقت فضای باز و دموکراتیک به اسلام دموکراسی‌خواه و تسامح‌طلب، کمک خواهد کرد.

«آینده جنبش‌های اسلام سیاسی» به عنوان قسمت پایانی مقاله، معطوف به پیش‌بینی آینده اسلام سیاسی است. در این‌باره نویسنده معتقد است که جریان نص‌گرای اسلامی که در طول دهه‌های شصت و هفتاد میلادی در دنیای اسلام جریان غالب بود و خواهان مبارزه مسلحانه با رژیم‌های سیاسی مستقر بود، پس از حوادث ۱۱ سپتامبر به ویژه حمله آمریکا به افغانستان و سرکوب القاعده، شکست خورده و هم‌اکنون از متن به حاشیه رانده شده است.

با این همه شوبکی، امکان بازگشت چنین گروه‌هایی را در آینده بعید نمی‌داند و آن را به ساختارهای سیاسی و اجتماعی و نه ساختار دینی منوط می‌کند. به نظر او، اگر سیاست‌های جدید آمریکا که هم‌اکنون بر پایه عدم تمایز میان جنبش‌های اسلامی مسالمت‌جو و خشونت‌طلب استوار است، ادامه یابد، امکان از سرگیری فعالیت‌های جهادی وجود دارد؛ زیرا نسل جدید جنبش‌های اسلامی درخواست خواهند یافت که کنارگذاشتن خشونت، خواه از روی عقیده و خواه از روی مصلحت‌اندیشی و سیاست‌ورزی هیچ نتیجه‌ای ندارد و آمریکا همان‌گونه که به سرکوب اسلحه و خشونت اهتمام می‌ورزد، قلم و تفکر را نیز قلع و قمع می‌کند.

از سوی دیگر شویکی با پیش‌بینی شکست و به حاشیه رانده شدن گفتمان جهادی، معتقد است که جریان‌های میانه‌روی اسلامی که درک بهتر و مطلوب‌تری از واقعیت‌ها دارند و خواهان فعالیت در چهارچوب‌های قانونی، مدنی و دموکراتیک هستند، تقویت خواهند شد. به نظر نویسنده رونق گرفتن اشکال جدیدی از مبارزات اسلامی مشروع و مسالمت‌آمیز که میانی فکری و عقیدتی‌اش در پرتو واقعیت‌های بیرونی و ساختارهای نظام سیاسی حاکم شکل می‌گیرد، امری حتمی است.

ج. بررسی کتاب

کتاب «آینده جنبش‌های اسلامی پس از حوادث ۱۱ سپتامبر» که تلاش دارد تا از دو زاویه متفاوت، پدیده اسلام‌گرایی و آینده آن را توضیح دهد، واجد داده‌ها و تحلیل‌های جالب توجهی است. به‌ویژه که درصدد است تا با بهره‌گیری از حوادث و دگرگونی‌های به وجود آمده، آینده جنبش‌های اسلامی را پیش‌بینی نماید. با این همه مقالات کتاب دارای نارسایی و کمبودهای قابل ذکری است. در خصوص مقاله نخست می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

یک. هرچند که سیداحمد رفعت کوشیده است تا در پرتو داده‌ها و حوادث ۱۱ سپتامبر و پی‌آمدهای امنیتی آن، آینده جنبش‌های اسلامی را در نقاط مختلف تبیین و پیش‌بینی نماید؛ اما مقاله‌اش بیشتر خصلتی توصیفی دارد تا تحلیلی. این مسأله به خصوص در مورد قسمت دوم نوشتار که به بیان حوادث و وقایع مرتبط با جنبش‌های اسلامی اختصاص دارد، شکل آشکارتری به خود می‌گیرد. در این قسمت نگارنده بدون آنکه تحلیلی ارائه کند، به بیان صرف حوادثی می‌پردازد که گاه خسته‌کننده و طولانی‌اند. اگر این قسمت از مقاله حذف شود، در ساختار شکلی و محتوایی نوشتار هیچ خللی به وجود نمی‌آید.

دو. در توضیح سیاست‌های دولت آمریکا در قبال جنبش‌های اسلامی پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، احمد رفعت بیش از همه به راهبرد امنیتی ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۰۲ نظر دارد و با تحلیل آن کوشش می‌کند سیاست‌های آمریکا را در قبال اسلام سیاسی، توضیح دهد. حال آنکه سند مزبور، بیانگر سیاست‌های آمریکا در برابر جنبش‌های اسلامی به طور خاص

نیست؛ بلکه ناظر بر سیاست امنیتی آمریکا در برابر چالش‌ها و تهدیدهای احتمالی و چگونگی مقابله با آنها به طور کلی است.

سه. هرچند نویسنده اهتمام ویژه‌ای به توضیح آینده جنبش‌های اسلامی در عراق، لبنان، فلسطین و مصر دارد؛ اما از کنار آینده جنبش‌های اسلامی در شمال آفریقا به سرعت می‌گذرد و در این خصوص که در آینده ممکن است چه تغییر و دگرگونی احتمالی حادث شود، سکوت می‌کند. به خصوص که بیش از هر چیز جریان‌های اسلامی تندرو در الجزایر را مد نظر قرار می‌دهد و به گروه‌های اسلام‌گرا در دیگر کشورهای شمال آفریقا نمی‌پردازد. گویی رفعت سیداحمد، اطلاعات دقیق، موثق و یا کافی برای تحلیل وضعیت جنبش‌های اسلامی منطقه در اختیار ندارد.

نارسایی‌ها و کمبودهای مقاله دوم نیز شامل موارد ذیل می‌شوند:

یک. به لحاظ روش‌شناسی، عمرو شوبکی در به‌کارگیری مفاهیم و اصلاحات، ضابطه مشخصی ندارد و از این منظر گویی دچار نوعی سردرگمی و اضطراب است. او مفاهیم گوناگون را در جاهای متفاوتی به کار می‌گیرد؛ بدون آنکه مقصود از آن را توضیح دهد و یا مشخص کند که این مفاهیم به چه معنا و مفهومی هستند. به عنوان مثال نویسنده در جای‌جای مقاله خود، مفاهیم «پدیده اسلام‌گرایی»، «جریان‌های اسلامی»، «جماعت‌های اسلامی» و «گفتمان اسلامی» را به گونه‌ای مترادف به کار می‌برد.

دو. نویسنده گروه‌های اسلامی را به دو جریان مسالمت‌آمیز و خشونت‌طلب یا جهادی تقسیم می‌کند. به نظر می‌رسد تقسیم جنبش‌های متعدد و متنوع اسلامی به این شیوه مبتنی بر نوعی دوانگاری تقلیل‌گرا باشد. در حقیقت تقسیم کلی و عام جنبش‌های اسلامی به دو گروه، دقیقاً بیانگر همان نقدی است که نویسنده به پژوهش‌های انجام‌گرفته پیرامون جنبش‌های اسلامی دارد. پژوهش‌هایی که در تبیین این پدیده واقعیت‌های بیرونی و شرایط متفاوت و پویای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را در نظر نمی‌گیرند و از تعدد و تنوع جنبش‌های اسلامی چشم‌پوشی می‌کنند.

سه. آنچه نویسنده از آن به عنوان «شرق‌شناسی» یاد می‌کند و آن را رویکردی فرهنگ‌محور و ایستا می‌داند، به طور خاص معطوف به مطالعه و بررسی پدیده اسلام‌گرایی نیست؛ بلکه

بیشتر مجموعه‌ای از نوشته‌ها و اظهار نظرهای پژوهشی است که در مورد دین اسلام، فرهنگ اسلامی و جوامع اسلامی از سوی صاحب‌نظران غربی ابراز شده است. عمرو شوبکی حتی به یک نمونه از این مطالعات که به صورت موردی و مشخص، پدیده اسلام‌گرایی را مورد بحث و بررسی قرار داده، اشاره نمی‌کند.

این نقد در مورد پژوهش‌های سکولار عربی نیز صادق است. نوشته‌های فؤاد زکریا، فرج فوده و رفعت سعید، بیش از آنکه معطوف به بررسی پدیده اسلام‌گرایی و جنبش‌های اسلامی باشد، مربوط به فرهنگ اسلامی - عربی است و آثار اسلام‌گرایان تندرو نیز بیش از آنکه متوجه تبیین پدیده اسلام سیاسی باشد، ناظر بر فهم و درک گروه‌های اسلامی از متون دینی است. از این منظر، شوبکی رویکردهایی را در کنار هم و زیر عنوان «چگونگی مطالعه پدیده اسلام‌گرایی» جمع کرده است که از حیث روش‌شناسی قابل دفاع و پذیرش نیست.

چهار. نویسنده در تبیین وضع جنبش‌های اسلامی قبل و پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و آینده آنها بیش از همه بر نمونه اخوان المسلمین تمرکز کرده است؛ گویی که دیگر گونه‌ها تابعی از اخوان المسلمین می‌باشند و یا تفاوت چندانی با آن ندارند. جنبش‌های اسلامی در عراق، لبنان، فلسطین و مانند آن از این جمله می‌باشند.

در پایان باید به این نکته نیز اشاره نمود که هر دو نویسنده هیچ اشاره‌ای به آینده جنبش‌های اسلامی در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز و جنوب شرق آسیا نمی‌کنند و برآوردی از تأثیرات سیاست‌های آمریکا بر آنها ندارند.

غلامرضا خسروی